

سلامی دوباره به رفیق مان

توضیح: این متن در تاریخ ۵ فوریه در سالن گردهمایی پس از مراسم خاکسپاری رفیق تراب حق شناس توسط یکی از اعضای پراکسیس خوانده شده، و پس از آن، در مجاورت برخی متون دیگر در این رابطه، در وبسایت «اندیشه و پیکار» منتشر شده است.

* * *

یارانم برپا می‌کنند همیشه برایم مراسم وداع را

و گوری آسوده در سایه‌سار بلوط

و سنگ‌گوری از مرمر زمان.

اما به‌هنگام تشییع

همواره بر آنان پیشی می‌گیرم:

پس مرده کیست؟ ... کی؟

{از مجموعه‌ی «در محاصره»/ محمود درویش/ ترجمه‌ی تراب حق شناس}

رفیق تراب را عمدتاً به‌واسطه‌ی آثارش در «اندیشه و پیکار» می‌شناختیم، و برای حلقه‌ی کوچک ما بیش از هرچیز نامی بود هم‌بسته با ایستادگی در پیکار کمونیستی و گره‌خورده به مبارزه‌ی فلسطین. این اواخر، اقبالی بی‌نظیر نصیب‌مان شد و بی‌واسطه با او آشنا شدیم و به‌لطف این چند دیدار و گفتگوهای مان اندکی از زندگی و منش او را بازشناختیم، زندگی و منشی که عین مبارزه‌اش بود، و بلافاصله مجذوب فروتنی و صمیمت‌اش گشتیم. دیدار با او، درست در سر آغاز جدی‌ترشدن جستجوگری‌ها و سرگردانی‌های مان برای مان موهبتی بود، نه از آن‌دست که این اندک جستجوهایمان

به پاسخ رسیده باشد، بلکه از آن رو که مشی او خود نمونه‌ی شاخصی از جسارت راه‌رفتن استوار در وادی شک و جستجوگری بی‌پایان بود؛ آن هم در زمانه‌ای که در مبارزه زیستن و وفاداری متعهدانه به آن ایمانی سترگ و بینشی بس ژرف می‌طلبید. آری، او را تجسد مثال‌زدنی پایداری و پویایی یافتیم، به‌سان مبارزه‌ی فلسطین، و از او بسیار آموختیم و الهام گرفتیم.

در میان ما اما، در آن فرصت‌های عزیز و ناب ملاقات، پرده‌ای از زمان حایل بود، با قساوت همیشگی‌اش؛ ما که دیر رسیده بودیم در خلال سکوت‌هایی که تقلای تنفس او را بازتاب می‌دادند، به تلخی و حسرت می‌دیدیم که چگونه زمان او را همچنان دورتر می‌برد و دلهره‌ی نزدیک‌شدن آستانه را حس می‌کردیم. با این همه، رشته‌ای سرسخت از امید، چنان که در دیوار زمان رسوخ کرده باشد، ما را به هم پیوند می‌داد و کمک می‌کرد که بی‌داد زمان را به گرمی لحظه و شور گفتگو وانهیم؛ نه آنکه ما به قدر او امیدوار و مصمم و پرشور باشیم، بلکه این امید و عزم و شور او بود که در ما نفوذ می‌کرد و حایل زمان را کنار می‌زد؛ او چنان می‌پرسید و چنان گفتگو می‌کرد که گویی جستجوگری‌اش را پایانی نیست و بنا دارد که مبارزه‌اش را به همراه نوآمدگان و آیندگان پی‌بگیرد. و به راستی چنین است؛ اگر مبارزه جریان زنده‌ای باشد که از به‌هم‌پیوستن جان‌ها شکل می‌گیرد و به جنبش درمی‌آید، او بی‌گمان بخشی از این جریان است و از همین رو حق داشت که گسست مرگ را جدی نگیرد.

او، برای ما، به‌راستی بخشی از حقیقت تاریخ مبارزه است، نه فقط به این دلیل که بیش از نیم‌قرن در فراز و فرود تاریخی پیکار برای رهایی ستمدیده‌گان حاضر بود و در دوره‌های تاریخی مختلف با اشکال متفاوتی از پیکار و اندیشه‌ورزی روند مبارزه‌اش را پی‌گرفت، و نه صرفاً به دلیل درک ویژه‌اش از ضرورت مستندسازی تاریخ به‌دست مبارزین، که خود از هر تلاشی در این راستا فروگذار نبود؛ بلکه به‌ویژه به این دلیل که او به‌گونه‌ای ستایش‌برانگیز و کم‌نظیر ضمن دفاع جانانه از حقانیت تاریخی و دستاوردهای مبارزات آرمان‌خواهانه، هم‌زمان در نقد این تاریخ از درون ادای سهم نمود. وفاداری کم‌نظیر او به حقیقت تعهدی انقلابی بود، چه حقیقت در خود انقلابی است.

اینک او برای ما یک نام در تاریخ نیست، او مجموعه‌ای از سنت‌های مبارزه برای رهایی‌ست. با رفیق عزیزمان وداع نمی‌کنیم، او در ما و ماهای بسیاری خواهد زیست، چرا که تا آن‌دم که مبارزه زنده است، او نیز در آن زنده است.

نه، با تو وداع نمی‌گوییم. چه هرآن‌دم که این رود به خروش درآید، بی‌گمان در زمزمه‌هایش نوای گرم و امیدبخش تو را بازخواهیم شناخت و در صداها و سرودهای مان دیدار تازه خواهیم کرد.

پراکسیس

۵ فوریه‌ی ۲۰۱۶